نیمهٔ پنهان
۳۰۹۴
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
(۳۸)

خادمان سلطه

تشکیلات قلمی فراماسونرها

در جریان طرفداری و وابستگی به افراد مختلف، مطبوعات نیز به شاخه‌های مختلف تقسیم می‌شدند و با طرفداری از شخصیت‌های حقوقی و حقیقی به صورت غیرمستقیم در دعواهای استعماری شرکت داشتند. حتی افشاگری‌های سیاسی افراد در مجله‌ها و روزنامه‌ها یا چاپ کتاب‌های افشاگرانه نظیر آنچه توسط اسماعیل رائین روزنامه‌نگار آن دوران انجام شد، نیز خارج از این دعواهای استعماری نبود.

کتاب فراماسونری رائین نقاب از چهره بسیاری از فراماسونرهای وابسته به انگلیس برداشت و راه را برای فراماسونرهای آمریکایی باز کرد تا سیاست پیشه‌های وابسته به خود را به جای افراد قدیمی انگلیسی وارد عرصه قدرت کنند.

اسماعیل رائین از جمله روزنامه‌نگاران دوره پهلوی بود که در تهران مصور، اطلاعات و روشنفکر مقاله می‌نوشت. وی از ابتدای تاسیس ساواک با آن سازمان همکاری می‌کرد و کتابی در مورد فراماسونرهای ایرانی نوشت.

***عضویت تعداد زیادی از مدیران، سردبیران و نویسندگان مطبوعات در عصر پهلوی، در تشکیلات فراماسونری، عرصه فرهنگ و قلم کشور را در اختیار این تشکیلات قرار داد.**

در تشکیلات ماسونری نام روزنامه‌نگارانی همچون علی بهزادی (مدیر مجله سپید و سیاه)، نعمت‌الله جهانبانویی (مدیر مجله فردوسی)، عبدالله والا (مدیر مجله تهران مصور)، عبدالکریم طباطبایی (مدیر سالنامه دنیا)، اسماعیل پوروالی (مدیر بامشاد)، عباس مسعودی (مدیر اطلاعات)، مصباح‌زاده[1] (مدیر روزنامه کیهان) و بسیاری دیگر از مدیران نشریات عصر پهلوی دیده می‌شود.

فراماسونری به‌عنوان تشکیلاتی منسجم، مرموز و درهم پیوسته با مراکز جهانی قدرت سیاسی، پدیده‌ای است که از قرن هجدهم به بعد و در پیوند با رویکرد استعماری تمدن غرب و مراحل تاریخی شکل‌گیری آن به‌وجود آمده است.

این تشکیلات در سازگاری با نقش تاریخی ویژه‌ای که در لوای شعار «برادری، برابری، آزادی»، «نوع‌دوستی»، و مراحل بعدی «ایجاد حکومت واحد جهانی» ایفاگر آن بود، گام‌به‌گام با نفوذ استعماری دول غربی در عالم توسعه یافته و به سازمانی جهانی بدل شده است.

***فراماسونری به‌عنوان تشکیلاتی منسجم، مرموز و درهم پیوسته با مراکز جهانی قدرت سیاسی، پدیده‌ای است که از قرن هجدهم به بعد و در پیوند با رویکرد استعماری تمدن غرب و مراحل تاریخی شکل‌گیری آن به‌وجود آمده است.**

عضویت تعداد زیادی از مدیران، سردبیران و نویسندگان مطبوعات در عصر پهلوی، در تشکیلات فراماسونری، عرصه فرهنگ و قلم کشور را در اختیار این تشکیلات قرار داد.

در این زمینه می‌توان به اسامی بسیاری از روزنامه‌نگاران اشاره کرد که در لژهای فراماسونری و کلوپ‌های لاینز و روتاری عضویت داشتند[2].

۱- مصطفی مصباح‌زاده در خانه قوام‌الملک شیرازی رشد کرد و بالید زیرا پدرش آشپز قوام بود. وی نیز به‌عنوان پیشخدمت با احمد قوام به مدرسه می‌رفت. پس‌از اخذ مدرک دیپلم از آنجا که پسر قوام نیاز داشت تا در خارج از کشور، یک نفر وی را به‌عنوان مستخدم همراهی کند قرعه فال به نام مصطفی افتاد زیرا از یک سو همکلاس بودند از سوی دیگر نازپرورده خانه قوام احساس تنهایی نمی‌کرد.
مصباح‌زاده پس از اخذ مدرک لیسانس در لبنان به پاریس رفت و مدرک دکترای خود را در رشته حقوق بین‌الملل اخذ کرد. احمد قوام نیز به تهران فراخوانده شد تا با اشرف پهلوی ازدواج کند. ازدواجی که در زیر سایه وحشت از رضاخان انجام شد. مصباح‌زاده پس از ورود به ایران با فردوست مشاور نزدیک محمدرضا ملاقات کرد و ادعا نمود اگر وامی به مبلغ چهار میلیون ریال به وی داده شود مؤسسه‌ای بهتر از مسعودی (اطلاعات) به وجود خواهد آورد. در این میان محمدرضا که مسعودی‌ها را ابن‌الوقت می‌خواند،این مبلغ را به مصباح‌زاده هدیه کرد.
مصباح‌زاده که می‌دانست بدون حمایت بیگانگان و رژیم به جایی نخواهد رسید، به اتفاق عبدالرحمن فرامرزی به شبکه جاسوسی «بدامن» پیوست و با مؤسسه کیهان به مقام‌هایی چون نمایندگی مجلس شورای ملی و «سنا» رسید. وی در دوران مدیریت خود با جذب چهره‌های لائیک و چپگرا چون احمد شاملو، نجف دریابندری، جلال سرفراز، رحمان هاتفی، مجید دوامی کوشید تا مجری محض فرامین اربابان خویش در راه بیگانه ساختن جوانان با آموزه‌های دینی و حتی ارزش‌های عرفی در جامعه ایران باشد.
وی در سال ۱۳۵۷ به اروپا رفت و در آنجا نشریه کیهان سلطنت‌طلبان چاپ لندن را با هزینه اشرف پهلوی و شیوخ مرتجع منطقه منتشر کرد و هر سال وعده داد که نوروز آینده را در تهران جشن خواهم گرفت اما وی این آرزو را به گور برد. برای آشنایی بیشتر با مصباح‌زاده ر.ک «نیمه پنهان» سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، جلد چهارم، انتشارات موسسه‌کیهان.
۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مجموعه کتاب‌های معماران تباهی (سیمای کارگزاران کلوپ‌های روتاری در ایران)انتشارات مؤسسه کیهان.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان
۳۰۹۳
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
(۱۵)

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

دام براون برای زرتشتی‌ها

بی‌شک برقراری تعامل میان زرتشتیان و بابیان بخشی دیگر از مأموریت براون بوده است، زمانی که براون به یزد رسید، در آن‌جا مورد استقبال و لطف اردشیر مهربان که زرتشتی تحصیلکرده بمبئی بود، قرار گرفت. اردشیر مهربان باغ و خانه کوچکی را که در آن‌جا بود، برای مدت سکونت براون در اختیارش گذاشت. این خانه یک ماه قبل از آن محل سکونت یک انگلیسی دیگر به نام «ستوان وگان» بود که از بندر لنگه در ساحل خلیج فارس به راه افتاده و سپس به یزد و از راه غربی لوت ایران به طرف دامغان و شاهرود رفته بود.

رایت در کتاب انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، در همان زمان از جاسوسان انگلیسی حرف می‌زند که به کار نقشه‌برداری با جزییات از نقاط مختلف ایران مشغول بودند. این مسئله به‌خصوص در نقاط شرقی به دلیل حفظ امنیت راه‌های منتهی به هند بیشتر مطرح بود.

آیا وگان نیز به همین منظور به یزد سفر کرده بود، تجمع انگلیسی‌ها در شرق چه مفهومی به جز اثبات این گفته دنیس رایت داشت؟

در شهر یزد براون بار دیگر در محفل دوستان بابی‌اش که آن‌ها را با نام‌های سید (م) و حاجی میرزا (م.ت) می‌خواند، قرار گرفت. در این که او مأموریت داشته شکی نیست اما... یکی از حکایت‌های عجیبی که براون در میانه راه شیراز تا یزد بازگو می‌کند، مربوط به حضور وی در قریه (سونجی) است، براون می‌نویسد: «یک مرد سالخورده که گفتار و رفتاری مضحک داشت، می‌گفت من یقین دارم که شما به این‌جا آمده‌اید که در دین و دولت رخنه بکنید و می‌خواهید که تمام شهرها و آبادی‌ها و دشت‌ها و کوه‌ها را بشناسید که بعد در موقع گرفتن ایران از آن استفاده کنید. مرد ایروانی در جواب او گفت: تمام اروپایی‌ها بدون استثنأ هنگامی که کوچک هستند، جغرافی تحصیل می‌کنند و نقشه ایران در تمام نقاط روسیه و اروپا هست و فرنگی‌ها احتیاج ندارند که برای اطلاع از شهرها و آبادی‌های ایران به این کشور بیایند. آن‌گاه از من درخواست کردند که نقشه مرا ببینند و وقتی که نقشه را مقابل آن‌ها پهن کردم صداهای حیرت بر می‌آوردند و تعجب می‌کردند که چگونه تمام ایران روی آن نقشه کشیده شده و از من خواستند که شهر یزد را به آن‌ها نشان بدهم و بعد از دیدن یزد افسوس می‌خوردند که من یک خرده بین (ذره‌بین) ندارم تا آن‌ها بتوانند با آن وسیله شهر یزد را خوب ببینند و مشاهده کنند که در کوچه‌های یزد چه وقایعی اتفاق می‌افتد.»

اردشیر ریپورتر (جاسوس انگلیس) و سران طایفه زرتشتی در باغ ارباب جمشید (پارک جمشیدیه کنونی) جاسوسان انگلیسی نظیر براون تلاش کردند تا دست‌کم میان بابیت که در جامعه ایرانی منزوی بود و زرتشتیان پیوند برقرار کنند.

***تبلیغات بهاییان که اسلام و دیگر ادیان الهی موجود را یک جا از درجه اعتبار ساقط می‌شمرد و به‌عنوان «ادیان عتیقه» منزوی معرفی می‌کرد، نه تنها حساسیت و مخالفت علمای مسلمان را برانگیخته بود؛ بلکه رهبران مذهبی مسیحی، یهودی و زرتشتی را نیز به واکنش وادار می‌کرد.**
****
***براون در شهر یزد به‌طور معمول یا میهمان بهاییان است یا با حکمرانان حشر و نشر دارد یا این‌که در جمع دوستان زرتشتی‌اش به سر می‌برد.**

این‌گونه حکایت‌های مضحک و تحقیرآمیز که تنها قصد آن بیان ساده‌لوحی ایرانیان است در کتاب براون کم نیست!

بسیاری از القائات وی را در آثار گلدزیهر می‌توان دید.

***

حضور براون در یزد

براون در شهر یزد به‌طور معمول یا میهمان بهاییان است یا با حکمرانان حشر و نشر دارد یا این‌که در جمع دوستان زرتشتی‌اش به سر می‌برد. علی‌رغم این‌که براون به نژاد مشترک مسلمانان ایرانی با زرتشتی‌ها آگاه است و نمی‌تواند منکر مسلمانان زرتشتی تبار باشد، آن‌جا که از دوستان زرتشتی‌اش حرف می‌زند، اصرار دارد که آن‌ها را مورد آزار و اذیت مسلمانان نشان دهد. حتی تهدید به قتل، سرقت اموال و کتک زدن آن‌ها را به‌عنوان اعمال معمول مسلمانان «به‌خصوص موقعی که یک حاکم طرفدار ملاها و متعصب به یزد می‌آید» عنوان می‌کند.

او درباره آن‌ها نوشت:

«... زرتشتی‌ها به درستی و امانت معروف هستند و گر چه امروز مانند ادوار گذشته مورد آزار نمی‌باشند، مع‌الوصف بعضی از مسلمین متعصب آن‌ها را اذیت می‌کنند و علتش این است که آن‌ها را مشرک می‌دانند و لذا مقام آن‌ها در نظر مسلمین پست‌تر از عیسوی‌ها و یهودی‌هاست که (اهل کتاب) هستند و به همین جهت تمام زرتشتی‌ها باید لباس زرد در بر کنند و حق ندارند که عمامه خود را محکم ببندند و طرز پیچیدن عمامه آن‌ها باید با مسلمان‌ها فرق داشته باشد و نیز نباید سوار بر اسب شوند و هنگامی که سوار برالاغ هستند اگر یک مسلمان را می‌بینند باید از الاغ فرود بیایند ولو از حیث سن و سال و مقام از مسلمان مزبور برتر باشد.»

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«به‌طوری که دستور تیرانداز حکایت می‌کرد دوازده سال قبل از این مسلمین درصدد برآمدند که تمام اموال گبرها را تاراج نمایند و تمام کسانی را که مسلمان نمی‌شوند، به قتل برسانند و عذرشان این بود که یکی از گبرها یکی از مسلمین را به قتل رسانیده است. در صورتی که این‌طور نبود

*** تفرقه افکنی‌های بابیان، به‌خصوص خشم مؤبدان و دستوران زرتشتی را بر می‌انگیخت، به گونه‌ای که حتی منجر به وقایع تلخی می‌شد. بنابراین لازم بود که بابی‌ها و زرتشتی‌ها در کنار یکدیگر و حتی مدافع هم باشند. و براون عهده‌دار این وظیفه مهم بود.**

و برعکس یکی از مسلمین یک زن گبر را به قتل رسانیده بود. حاکم که نمی‌توانست از گبرها حمایت کند می‌خواست از آن‌ها کاغذی بگیرد که اگر اتفاق سوئی افتاد حاکم مسئول نباشد ولی گبرها ایستادگی کردند و گفتند که حتماً قاتل آن زن باید مجازات شود و در قبال پایداری شدید گبرها بالاخره مسلمین آرام گرفتند و قاتل مزبور هم اعدام شد.»

براون پس از بیان این مسئله که زرتشتی‌ها در جای جای ایران مورد اذیت و آزار مسلمانان قرار می‌گیرند، خود را ـ که نماد دولت انگلستان بود ـ و بابی‌ها را دوستدار و حامی آن‌ها معرفی می‌کند:

«بابی‌ها گفتند اگر شما می‌خواهید که به زرتشتی‌ها احترام بگذارید و هرگاه مایل هستید که مردم جرأت نکنند که زرتشتی‌ها را مورد اذیت قرار بدهند همان بهتر که با احترام و شکوه نزد حاکم بروید، زیرا هر چه تجمل شما زیادتر باشد، مردم بیشتر از اذیت و آزار زرتشتی‌ها وحشت خواهند کرد.»

و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که:

«زرتشتی‌ها نسبت به انگلستان که در هندوستان مدافع تمام مذاهب و از جمله زرتشتی‌ها می‌باشد، نظر خوب دارند و متأسف هستند که چرا نفوذ خود را به کار نمی‌اندازند که زرتشتی‌ها در ایران دچار آزار نشوند و می‌گفتند اگر انگلستان از ما حمایت کند در موقع اغتشاش ما حامی خوبی خواهیم داشت در صورتی که اکنون اگر اغتشاش بشود، جان و مال ما در معرض خطر است.»

او در نهایت با کنار هم قرار دادن زرتشتی‌ها و بابیان می‌نویسد: «روابط زرتشتی‌ها و بابی‌ها با یکدیگر بهتر از روابط هر یک از دو مذهب با مسلمین است...»

باید گفت که این نظام پیوسته تفرقه افکنی که آن دسته از زرتشتی‌های مقیم یزد چون دستور تیرانداز و اردشیر مهربان تحت تأثیر آن بودند، بخش مهمی از ماموریت براون بود.

بابی‌ها به‌خصوص در این دوره تبلیغات میان زرتشتی‌ها را آغاز کرده بودند و مدافع قدرتمندی به نام مانکجی صاحب[1] داشتند که بعداً جایش را به اردشیر ریپورتر داد، و هر دو از زرتشتیان پارسی هند بودند. اگرچه که تبلیغات براون در میان زرتشتی‌ها با اقبال خوبی روبرو نشد اما بی‌تأثیر هم نبود. در آن برهه از زمان تبلیغات بهاییان که اسلام و دیگر ادیان الهی موجود را یک جا از درجه اعتبار ساقط می‌شمرد و به‌عنوان «ادیان عتیقه» منزوی معرفی می‌کرد، نه تنها حساسیت و مخالفت علمای مسلمان را برانگیخته بود؛ بلکه رهبران مذهبی مسیحی، یهودی و زرتشتی را نیز به واکنش وادار می‌کرد. تفرقه افکنی‌های بابیان، به‌خصوص خشم مؤبدان و دستورات زرتشتی را برمی‌انگیخت، به گونه‌ای که حتی منجر به وقایع تلخی می‌شد. بنابراین لازم بود که بابی‌ها و زرتشتی‌ها در کنار یکدیگر و حتی مدافع هم باشند. و براون عهده‌دار این وظیفه مهم بود و حضور جواسیس غرب یکی از مهم‌ترین برنامه‌هایشان ایجاد شقاق و اختلاف بود.

براون از طرفی در شهر یزد به‌دنبال نماینده سیاسی مورد اطمینان از میان زرتشتیان بود، چنان که خودش نیز در این‌باره اعتراف می‌کند: «بعد از این‌که من به انگلستان مراجعت کردم، من و ستوان وگان مسافر انگلیسی که اسم او را ذکر کردم، نزد دولت خودمان اقدام نمودیم که یکی از زرتشتی‌های یزد را به سمت نماینده خود در آن شهر انتخاب کند.»

۱- مانکجی لیمجی هاتریا در سن ۱۴ سالگی اولین تجربه‌اش را در جهت خدمت به انگلیسی‌ها در هرات کسب کرد. مانکجی در آن زمان عضو تیم نفوذی هند بریتانیا به داخل هرات (به رهبری سروان پاتینجر) بود. این تیم وظیفه داشت تا شورشیان هرات را بر ضد دولت ایران در زمان محمدشاه قاجار تحریک و ساماندهی کند. مانکجی نوجوان به سرعت در کارش پیشرفت کرد و زمانی فرا رسید که وی سرجاسوس انگلیس و پخش کننده پول دولت بریتانیا بین حقوق‌بگیران آن کشور در ایران عهد ناصری شد. مانکجی در پوشش نماینده انجمن پارسیان هند، در ایران انجام مأموریت می‌کرد اما در واقع در خدمت اهداف بریتانیا بود.

نیمهٔ پنهان
۳۰۹۶
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
(۱۶)

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

دور دوم تاریخ سینمای ایران

دوره دوم تاریخ سینمای ایران (که به نظر برخی از جمله دکتر هوشنگ کاووسی، آغاز واقعی تاریخ این سینما به شمار می‌آید) ظاهرا بوسیله اسماعیل کوشان از سال ۱۳۲۷ با فیلم «طوفان زندگی» به کارگردانی علی دریابیگی آغاز شد و تا امروز اگرچه با فراز و نشیب اما بی وقفه ادامه یافته است (و مانند دوره اول مابین سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۷ لااقل با تعطیلی طولانی مدت مواجه نگشته است).

اسماعیل کوشان (که اصلا تخصص در رشته اقتصاد بود) در دوران جنگ جهانی دوم در آلمان به توصیه بهرام شاهرخ (از اعضای نفوذی سرویس‌های جاسوسی بریتانیا که رابطه نزدیکی با سرشاپور ریپورتر، سرجاسوس این سرویس‌ها و از عوامل لرد ویکتور روچیلد، سرکرده امپراتوری جهانی صهیونیسم در آن سالها داشت) در رادیو برلین مشغول به کار شد و پس از جنگ به ایران تحت اشغال متفقین آمد و نه تنها (به روال معمولی که در مورد همکاران آلمان هیتلری اعمال می‌شد) مورد تعرض نیروها و ارتش متفقین واقع نگردید و دستگیر نشد، بلکه استودیوی دوبلاژ به راه انداخت.

در این باب گزارش هیئت اعزامی‌رضاخان به آلمان در سال ۱۳۱۹ برای تحقیق پیرامون انگیزه‌های حملات تبلیغاتی رادیو برلین و گویندگان آن مانند بهرام شاهرخ و اسماعیل کوشان قابل تامل است:

«...هیئت، اعمال و رفتار شاهرخ را به وسایل مقتضی تحت نظر گرفته، معلوم شد مشارالیه ابتدا به عنوان نویسنده مجله ایران و آلمان معرفی گردیده و رفته رفته مزدور وزارت تبلیغات آلمان شده و صرف نظر از اینکه در رادیو آلمان صحبت می‌کرد، ممکن است به واسطه مراوده با کارمندان سفارت شاهنشاهی ، خدماتی هم به نفع آلمان‌ها انجام داده باشد. مشارالیه دو نفر دیگر از ایرانیان را (نظام الدین اخوی دانشجوی دولتی که در مهمانخانه کیزر هوف برلین هم راجع به وصلت ذات اقدس والاحضرت همایونی ولایتعهد انتقاداتی نمود و اسماعیل کوشان دانشجوی سابق دانشکده حقوق تهران) نیز معرفی نموده و هر سه نفر در اداره تبلیغات آلمان مشغول خدمت شده اند و فعلا دو نفر اخیر در رادیوی برلین به زبان فارسی صحبت می‌کنند ...»

بهرام شاهرخ هم سالها ادعای همکاری اش با رادیوی هیتلر، او را به عنوان مخالف استعمار انگلیس جلوه داده بود ولی پس از جنگ دوم و بازگشت به ایران به همراه همسر آلمانی خود، ابتدا روزنامه «مرد امروز» را با هزینه انگلیس به راه انداخت. در گزارشات مامورین خفیه نویس شهربانی آمده که او با حمایت انگیس‌ها در صدد به راه انداختن حزبی به نام سازمان مقاومت ملی ایران بود که از روزنامه «مرد امروز» به عنوان ناشر افکار استفاده کرده و هزینه‌های مربوطه را انگلیسی‌ها می‌دادند. سپس در اواخر دوران علی منصور (پدر حسنعلی منصور) یعنی در اواخر سال ۱۳۲۷، رئیس اداره کل تبلیغات و انتشارات گردید و در دولت رزم آرا، واسط مذاکره انگلیس و رزم آرا شد. او در دوران مصدق به عنوان

***سیف الله رشیدیان که از دوستان نزدیک دکتر کوشان بود، دقیقا در سال ۱۳۲۷ وی را وادار به تجدید حیات همان سینمای فرمایشی کرد که حدود ۱۱ سال در سکوت به سر می‌برد.**

فرد نامطلوب از سوی دکتر فاطمی[1] مورد حمله و اتهام قرار گرفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد، سردبیری روزنامه پرتیراژ «پست تهران» را برعهده گرفت و بنا به اظهارات سر دنیس رایت (اولین سفیر دولت بریتانیا پس از کودتای مرداد ۳۲) که در خاطراتش درج شد، به همراه ارنست پرون (یار غار محمدرضا و از تجدید سازمان دهندگان لژهای فراماسونری در سالهای پس از کودتا) پیغام‌های سری شاه را برای انگلیس می‌برد!

برخی تاریخ نگاری‌ها از تحمیل فیلمی‌مستند برای تبلیغ «درمانگاه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی»[2] به کوشان سخن می‌گویند و حتی از جلسه افتتاحیه فیلم با حضور برادران رشیدیان و محمد علی مسعودی و احمد دهقان، صحبت می‌کنند اما این نکته مهم را فاش نمی‌سازند که اساسا برادران رشیدیان از رفقای نزدیک دکتر کوشان بودند و او که در واقع یک کارشناس اقتصاد بود، به توصیه و تشویق آنان اقدام به برپایی استودیوی فیلمسازی و تولید فیلم و آغاز دوره ای دیگر از تاریخ سینمای ایران نمود. برادران رشیدیان به نقل از کتاب خاطرات حسین فردوست[3] (جلد اول «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی») همواره به عنوان ماموران سفارت انگلیس معرفی می‌شدند.

بهرام شاهرخ (سمت راست) از عناصر اینتلیجنت سرویس در کنار شاپور ریپورتر (سمت چپ) سرجاسوس سرویس اطلاعاتی بریتانیا و عامل مستقیم ویکتور روچیلد از سرکردگان امپراتوری جهانی صهیونیسم . بهرام شاهرخ سرگروه تعدادی از عوامل نفوذی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در آلمان بود و اسماعیل کوشان یکی از آن افراد به شمار می آمد که پس از انحلال گروه فوق به همراه بهرام شاهرخ به ایران آمد و به توصیه و با حمایت او وارد کار فیلمسازی گردید.

خانواده رشیدیان(حبیب الله و پسرانش :اسدالله و سیف الله و قدرت الله) که به نقل از مورخین غربی مانند جیمز بیل(نویسنده کتاب «شیر و عقاب») و مارک گازیوروسکی (نویسنده کتاب «سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد دولتی وابسته در ایران») و استفن کینزر (نویسنده کتاب «همه مردان شاه») و ویلیام راجر لوییس (نویسنده «کتاب مصدق و نفت و ناسیونالیسم ایرانی») به جاروکشان سفارت انگلیس معروف بودند،از نشانه‌های روشن حاکمیت سرویس‌های اطلاعاتی فراملیتی بر شئون سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عهد پهلوی به شمار آمده و در سه مقطع مهم تاریخ معاصر ایران، ردپای شبکه‌های جاسوسی غرب را برجای گذاردند:

کودتای ۱۲۹۹ رضاخان و تاسیس سلطنت پهلوی، سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ که اینتلیجنس سرویس به تجدید سازمان شبکه جاسوسی و تبلیغی خود دست زد و بالاخره کودتای ۲۸ مرداد و دوران ۲۵ ساله پس از آن.

جیمز بیل، محقق آمریکایی که ظاهرا با اسدالله رشیدیان دوستی شخصی داشته در کتاب خود تحت عنوان «شیر و عقاب»، جایگاه برادران رشیدیان را در حوادث ۱۳۳۰-۱۳۳۲ چنین بیان داشته است:

«...آنان مانند پدرشان ارتباطات محکمی‌با انگلیس‌ها داشتند و در سالهای دهه ۱۹۴۰ با انگلیسی‌ها در ایران کار کرده بودند. برادر بزرگ‌تر سیف الله، موسیقیدان و فیلسوف بود و مغز این گروه سه نفره به شمار می‌رفت...اسدالله سازمان دهنده مورد اعتماد شاه بود ، در حالیکه قدرت الله تاجر و مقاطعه کار بود. این سیف الله و اسدالله بودند که کرمیت روزولت را ضمن اختفایش در ۱۹۵۳ راهنمایی کردند و در واقع حلقه اصلی ارتباط بین انگلیس و آمریکا در این ماجرا (کودتای ۲۸ مرداد) بودند...»

پس از کودتای ۲۸ مرداد ، برادران رشیدیان با سوءاستفاده از موقعیت خود به ثروت اندوزی و نفوذ در سیستم اقتصادی و فرهنگی کشور پرداختند. سند بیوگرافیک ساواک مورخ ۷ /۴/ ۱۳۵۷ درباره آنها چنین می‌نویسد:

«...اسدالله رشیدیان فرزند حبیب الله، مدیر عامل بانک اعتبارات تعاونی توزیع ...تا سال ۱۳۳۲ به امور بازرگانی و داد و ستد و وارد کردن پارچه و قماش از خارج و همچنین به اتفاق برادرانش سیف الله و قدرت الله که هر دو مرحوم شده اند ، به احداث و اداره (موسسه) سینما رکس و وارد کردن فیلم اشتغال داشته است ودر سال ۱۳۴۳ بانک اعتبارات تعاونی توزیع را در تهران تاسیس نمود و از ۵ سال قبل نیز شروع به احداث شهرک سازی در رشت و اصفهان کرده است. پدر نامبرده به نام حبیب الله رشیدیان جزء خدمه سفارت انگلیس (به روایتی درشکه چی سفارت) بوده و اسدالله و برادرش سیف الله نیز بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ با مقامات سفارت انگلیس در تهران تماس و ارتباط داشته و در زمان حکومت دکتر مصدق پس از قطع رابطه دولت ایران با انگلستان، نامبردگان از جمله عوامل دولت انگلیس و مجری مقاصد سیاسی انگلیسی‌ها در ایران بودند...»

برادران رشیدیان پس از کودتای ۲۸ مرداد با تاسیس موسسه «سینما تئاتر رکس»، به تولید فیلم نیز پرداختند و در هر دو وجه سینمای آن روزها یعنی هم فیلمفارسی و هم سینمای شبه روشنفکری یا موج نو به تهیه فیلم اقدام کردند.

در کارنامه فیلمسازی آنها از فیلمفارسی‌های سخیفی همچون:«عنتر و منتر» (امیر شروان) و «قربون زن ایرونی» (رضا صفایی) و «جانی و تپل» (داوود اسماعیلی) به چشم می‌خورد تا فیلم‌های موج نو مانند : «غریبه و مه» (بهرام بیضایی) و «نفرین»(ناصر تقوایی) و «صبح روز چهارم» (کامران شیردل) و تا فیلم‌های مبتذلی مثل :«مو سرخه» (عبدالله غیابی) و «خروس» (شاپور قریب) و «صمد و فولادزره دیو»(جلال مقدم). محمد علی زرندی نیز فیلم «گذر اکبر» را برای برادران رشیدیان و شرکت «سینما تئاتر رکس» ساخت.

اگرچه دیری است که اسناد نقش مهم برادران رشیدیان در ظهور و تداوم سلطنت پهلوی افشا شده است اما حتی در کتاب‌هایی که ظاهرا قصد تحلیل پشت‌پرده‌های سینمای ایران (که برادران رشیدیان سالها از مهمترین پایه‌های آن بودند) وجود دارد، اثری از چگونگی ارتباط راهبردی برادران رشیدیان با این سینما به چشم نمی‌خورد. در واقع پس از دستگیری و مصاحبه‌های ارتشبد فردوست بود که شبکه امپراتوری جهانی صهیونیسم به سرکردگی خاندان روچیلدها و وساطت ریپورترها، برای جلوگیری از فاش شدن نقش امپراتوری فوق در روی کار آوردن رضا خان و سلطنت پهلوی، برای اولین بار طی مقالاتی در مجله «روزگار نو» (چاپ پاریس) با نام مستعار «ا.ع . تافته» ، نقش شبکه «رشیدیان» در کودتای ۲۸ مرداد و حتی پیش از آن در کودتای رضاخان را فاش کرد.

پس از آن نیز «براین لپینگ» کارشناس تاریخ سیاسی تلویزیون گرانادا در برنامه ۲۷ ماه مه ۱۹۸۵ (خرداد ۱۳۶۳) به نقل از یک مقام ناشناس MI۶ (که تنها صدایش پخش می‌شد) از نقش برادران رشیدیان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرده برداشت.

از همین رو سیف الله رشیدیان که از دوستان نزدیک دکتر کوشان بود، دقیقا

*** بهرام شاهرخ هم سالها ادعای همکاری اش با رادیوی هیتلر، او را به عنوان مخالف استعمار انگلیس جلوه داده بود ولی پس از جنگ دوم و بازگشت به ایران به همراه همسر آلمانی خود، ابتدا روزنامه «مرد امروز» را با هزینه انگلیس به راه انداخت.**

در سال ۱۳۲۷ یعنی در ایامی‌که آیت‌الله کاشانی تبعید شد و فعالیت فداییان اسلام نضج گرفته و فضای مبارزات اسلامی‌در جامعه حاکم شده بود (چنانچه همین فضا محور اصلی مبارزات چند سال آینده برای انتخابات آزاد و حاکمیت مجلس و ملی شدن صنعت نفت قرار گرفت) وی را وادار به تجدید حیات همان سینمای فرمایشی کرد که حدود ۱۱ سال در سکوت به سر می‌برد. در سالی که رژیم صهیونیستی اعلام موجودیت کرده و بسیاری از مردم مسلمان طی تظاهرات متعدد، با هدایت آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی برای اعزام به فلسطین و نبرد با اسراییل، اعلام آمادگی کرده بودند.

۱ - وزیر خارجه دولت مصدق که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعدام شد.
۲ - از سازمان‌ها و موسسات متعلق به اشرف پهلوی که برای مقاصد نامشروع وی تاسیس شده بود.
۳ - همکلاسی ، دوست قدیمی‌و رئیس دفتر اطلاعات ویژه شاه که چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی‌دستگیر شد و به عنوان یکی از اصلی ترین عناصر محرم دربار و مهمترین مسئول اطلاعاتی دوران طاغوت، اطلاعات ذیقیمتی از پشت پرده رژیم شاه را افشاء نمود.

نیمهٔ پنهان
۳۰۹۵
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
(۴)

اعدام‌های سال ۶۷ به روایت عضو سابق سازمان مجاهدین

فرصت دوباره امام به منافقین زندانی

با وجود تمامی این جاسوسی‌ها و خیانت‌های صریح، باز هم امام خمینی(ره) به خائنینی که بر خیانت خود تأکید داشتند (و اساسا دیگر مسئله‌شان به عقیده و اندیشه برنمی‌گشت) فرصت دادند که در مقابل هیئت ۳ نفره قضات، از عملکرد خود اظهار ندامت کنند. در حالی که اساسا بنا بر نص صریح اعترافاتشان چنین فرصتی نمی‌بایست به آنان داده می‌شد.

همچنان که در قسمت پیشین این سلسله گفتارها هم اشاره کردم، براساس آمار و ارقام ارائه شده توسط هواداران مجاهدین خلق که در خارج از کشور انتشار یافته است (مانند کتاب خاطرات زندان ایرج مصداقی) و شواهد موجود ازجمله مجموعه عفوهای سال‌های ۶۵ و ۶۶، درتابستان ۶۷ قطعا تعدادی بسیار کمتر از ۲۵۰۰ نفر درزندان‌های اوین، گوهردشت و قزل‌حصار در استان تهران وجود داشته‌اند که از این تعداد، حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از زندانیان گوهردشت، افغانی بوده‌اند، صدها نفر نیز (بیش از ۱۱۰۰ نفر) در بهمن همان سال مورد عفو عمومی امام قرار گرفتند و دهها نفر دیگر همچنان در زندان‌ها باقی بودند. بنابراین بر مبنای ارقام ارائه شده توسط خود اعضای سازمان در خارج کشور اساسا به نظر نمی‌آید قتل عامی صورت گرفته باشد و بار حقوقی کلمه «قتل‌عام» بسیار فراتر از این مسائل است.

در بسیاری از خاطرات زندانیان آزاد شده که در خارج کشور به سر می‌برند و از فعالین نیروهای اپوزیسیون هم به شمار می‌آیند و اغلب هم مدعی‌اند در زندان مقاومت کرده‌اند و ذره‌ای از موضع خود کوتاه نیامده‌اند! (یعنی سر موضع بوده‌اند!) ادعا کرده‌اند که رژیم جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ هر کس که سر موضع بوده را اعدام کرده است!! با این حساب معلوم نیست پس این حضرات چگونه جان سالم به در برده‌اند و هم‌اکنون نیز در خارج کشور به سر می‌برند؟!!![1] (آمده است که اکثر اعدام‌ها در زندان گوهردشت و در حسینیه سالن جهاد صورت گرفته است.)[2]

باید بگویم نه تنها من بلکه حدود ۳۰۰ زندانی که در آن ایام (یعنی مرداد و شهریور ۶۷ و بعد از آن) در سالن جهاد زندگی و کار می‌کردند، می‌توانند شهادت بدهند که در حالی که حسینیه مزبور در کنار اتاق‌هایشان قرار داشت و در تمام مدت شبانه‌روز برای انجام فرایض مذهبی، استراحت، تماشای تلویزیون و یا اجرای مراسم مختلف جشن‌ها و ایام عزاداری به آن رفت و آمد داشتند ولی از خیالبافی‌های جماعتی که ۱۸ سال است افسانه قتل‌عام تابستان ۶۷ را در بوق و کرنا کرده‌اند، لااقل در مکان مورد ادعای آنها هیچ اثری ندیده‌اند!

*** با وجود تمامی این جاسوسی‌ها و خیانت‌های صریح، باز هم امام خمینی(ره) به خائنینی که بر خیانت خود تأکید داشتند فرصت دادند که در مقابل هیئت ۳ نفره قضات، از عملکرد خود اظهار ندامت کنند.**
****
*** براساس آمار و ارقام ارائه شده توسط هواداران مجاهدین خلق که در خارج از کشور انتش